



نقش برجسته امام سجاد (ع) در احیای تشیع / جهاد غیر مستقیم حضرت زین العابدین (ع)

آیت الله مظاهری درباره نقش برجسته امام سجاد (ع) در احیای تشیع گفت: پس از واقعه جانگداز عاشورا حدود سی و چهار سال عهده‌دار امامت شیعیان بودند.

آیت الله مظاهری درباره نقش برجسته امام سجاد (ع) در احیای تشیع گفت: پس از واقعه جانگداز عاشورا حدود سی و چهار سال عهده‌دار امامت شیعیان بودند. در این مدت، در اثر مجاهدت، تلاش و تدبیر آن امام بزرگوار، اهداف کلی قیام عاشورا محقق شد؛ از یک سو ریشه شجره خبیثه بنی‌امیه خشکید و مسلمین نسبت به آن سلسله شوم، انزجار قلبی پیدا کردند. به گزارش خبرگزاری مهر متن سخنان آیت الله مظاهری درباره نقش برجسته امام سجاد (ع) در احیای تشیع در پی می‌آید:

آن امام بزرگوار به خواست خداوند متعال و برای آنکه امامت باقی بماند، در روز عاشورا بیمار بودند و در آن زمان شهید نشدند. اما باید دانست که وجود ایشان ذخیره شد و در مدت امامت، عامل بقای اسلام و احیای تشیع گردید. در واقع می‌توان گفت: قیام امام حسین (ع) درختی بود که در کربلا کاشته شد، اما آبیاری و به ثمر رساندن و نگهداری از آن به دست امام سجاد (ع) و حضرت زینب کبری (س) انجام گرفت. پس از آن هم حرارت و گرمی شهادت شهدای کربلا، با عزاداری شیعیان باقی ماند و تا قیامت، عامل زنده ماندن و طراوت تشیع خواهد بود.

همچنین باید دانست که امام سجاد (ع) در مدت عمر و به خصوص در دوران امامت، پاسدار تشیع بودند. مؤرخین معتقدند که تدبیر و درایت امام سجاد، مدینه و بلکه تشیع و شیعیان را از خطر نابودی به دست کسانی چون یزید و عبدالملک مروان نجات داد.

جهاد غیر مستقیم امام سجاد (ع)

از آنجا که آغاز دوران امامت امام سجاد (ع) با اختناق و سرکوب شدید شیعیان همراه بود، آن حضرت صلاح نبود که به طور مستقیم به مبارزه با بنی‌امیه بپردازند. از این جهت به مبارزه غیر مستقیم روی آوردند که نتایج و آثار بسیار مفیدی داشت. در واقع، تدابیر امام (ع) در اسارت، گریه‌های ایشان در مدینه و روضه خواندن مکرر آن حضرت، به مثابه جهادی مفید و ثمر بخش بود که در تحریک غیر مستقیم مردم بر علیه بنی‌امیه و رسوایی آنان تأثیر به سزایی داشت. مهم‌تر اینکه محبت اهل بیت (ع) در دوران امامت آن امام بزرگوار و در اثر اقدامات و تدبیرهای ایشان، به قلوب مسلمین بازگشت و مردم در اواخر دوران حیات آن حضرت، قدر ایشان را بهتر از قبل می‌شناختند و احترام عجیبی برای اهل بیت (ع) قائل می‌شدند. این، در حالی بود که بنی‌امیه در آن دوران، از هیچ محبوبیتی در بین مردم برخوردار نبودند و با سرکوب و کشتار شیعیان نیز روز به روز منفورتر از قبل می‌شدند تا اینکه سلسله آنها منقرض شد و به کلی نابود شدند.

حرکت فرهنگی امام سجاد (ع)

اقدام مهم دیگری که از سوی امام سجاد (ع) و به عنوان کار فرهنگی صورت گرفت، عرضه صحیفه سجادیه به بشریت بود. ایشان در آن صحیفه که از سوی محققان، خواهر قرآن یا انجیل اهل بیت یا زبور آل محمد (ع) نام گرفته است، در ضمن دعا، معارف اسلام، سیاست اسلام، اخلاق اسلام، اجتماعیات اسلام، حقانیت شیعه، حقانیت اهل بیت، انتقاد از ظلم و ظالم، سفارش به حق و حقیقت و بالاخره یک دوره معارف اسلامی را نه تنها به مسلمین، بلکه به بشریت آموختند. این کتاب گران‌بها، پس از قرآن مجید و نهج البلاغه، بزرگترین گنجینه معارف اسلامی است که نظیر آن نیامده و نخواهد آمد.

در واقع می‌توان گفت: امام سجاد (ع) در دوران امامت خویش، با ریشه کن کردن بنی‌امیه و با رسوخ دادن محبت اهل بیت (ع) در قلوب مسلمین و با دفاع از حقانیت تشیع، زمینه ساز حرکت علمی و فرهنگی امام باقر و امام صادق (ع) شدند. به بیان دیگر، اقدامات مؤثر صادقین (ع) در تشکیل حوزه دینی و علمی و آموختن فقه آل محمد (ص) به شاگردان فراوان و در پی آن، ترویج تشیع، مرهون زحمات و زمینه‌سازی امام سجاد (ع) است.

تأثیر شگرف قیام عاشورا و اقدامات امام سجاد (ع) بر اوضاع شیعیان

حکومت بنی‌امیه، تا پیش از قیام کربلا، از نظر ظاهر ریشه‌دار بود و در مدت پنجاه سال تلاش معاویه، پایه‌های محکمی پیدا کرده بود. حمایت افراد شاخص سقیفه بنی‌ساعده از معاویه، از یک سو و سیاست‌بازی و نیرنگ خود او و اشخاصی نظیر

عمرو عاص که گرد او را گرفته بودند، از سوي ديگر، باعث شده بود حکومت بني اميه در بين مسلمين ريژه بدواند و پذيرفته شود.

همچنين مردم در آن دوران، در اثر تبليغات شوم بني اميه، نسبت به حقانيت شجره طيبه تشيع، غافل بودند و جاياگاه اهل بيت «ع» را به درستي نمي شناختند. در آن زمان، جاياگاه والاي اهل بيت «ع» و حتي نام آنان مي رفت که به فراموشي سپرده شود و به گواهي تاريخ، مردم در اثر تاريخي ظلم بني اميه و جهل خود، قادر به ديدن نور اهل بيت «ع» نبودند و از برکات وجود آن ذوات مقدس محروم شده بودند. کار به جايي رسيده بود که راوي مي گويد: يک عرب در خانه خدا از ابن عباس سؤالي پرسيد. ابن عباس که در محضر امام حسن و امام حسين «ع» بود، خجالت کشيد در حضور ايشان آن سؤال را پاسخ دهد. پس، رو کرد به امام دوم و پاسخ سؤال را از ايشان خواست. اما آن عرب حاضر به شنيدن پاسخ ايشان نشد و از ابن عباس پاسخ خود را طلب کرد.

به هر حال، شيعيان در انزوای عجيبی بودند و حق اظهار عقیده نداشتند. اما، قيام عاشورا، شهادت امام حسين «ع» و پس از آن اقدامات مؤثر حضرت زين العابدین «ع» باعث شد مردم متوجه نعمت عظيم اهل بيت «ع» شوند و به شجره طيبه تشيع که همان شجره طيبه قرآن کریم است، روي آورند و از ثمرات و ميوه هاي روح بخش آن بهره مند گردند: «مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» [1]

به عبارت ديگر، محبت اهل بيت «ع» در دوران امامت امام سجاد «ع» همگاني شد و انتظار قرآن کریم از مردم که فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» [2] تا حدی جامع عمل پوشيد. اين آيه شريفه در آن دوران نوراني، ظهور و بروز عجيبی در بين مردم پيدا کرد. علاوه بر آن، درخت بني اميه که مصداق همان شجره هاي است که قرآن کریم از آن به عنوان شجره خبيثه نام مي برد، نابود شد: «وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» [3]

در واقع شجره خبيثه اي که توانسته بود با اقدامات و تبليغات سوء خود، مردم را از اهل بيت جدا کند و قلوب آنها را بميراند، به واسطه انقلاب همين مردم، مزمحل و نابود شد. قيام امام حسين «ع» و شهادت مظلومانه ايشان، قلوب مردم را زنده و آنها را از خواب غفلت بيدار کرد و روحيه مجاهدت، ايثار و شهادت طلبی را در شيعيان به وجود آورد و در واقع محرکي شد تا آنان، در مدت کوتاهی، حدود بيست انقلاب و قيام بر عليه بني اميه پديد آورند. قيام توابين و قيام مختار ثقفی، دو انقلاب از بيست انقلابی بود که پس از عاشورا به وقوع پيوست و ضمن انتقام از ظالمان و قاتلان شهدای کربلا، بني اميه را نابود ساخت.

نمونه ای از محبت مردم به اهل بيت «ع» در دوران امام سجاد «ع»

هشام بن عبدالملك يکی از مروانيان بود که در بخشی از دوران امامت امام سجاد «ع» به خلافت رسيد. طبق نقل تاريخ، در سالی برای حج به مکه رفته بود و با اينکه خليفه بود، کثرت جمعيت مانع استلام حجر توسط او شد. پس، در گوشه ای برای او فرشی انداختند و نشست. در آن هنگام مشاهده کرد که امام سجاد «ع» وارد مطاف شدند و وقتی به حجرالاسود رسيدند، مردم کنار رفتند و آن حضرت مکرر استلام حجر نمودند. هشام که با بی اعتنائی مردم مواجه شده بود، با ديدن اين صحنه بسيار ناراحت شد. يکی از اطرافيان پرسيد: اين مرد کيست که مردم چنين به او احترام می گذارند؟! هشام خود را به نفهميدن زد و گفت: نمی دانم! فرزدق شاعر که از محبين اهل بيت «ع» به شمار می رفت، آنجا بود و گفت: من او را می شناسم. سپس قصيده مفصلی در مدح اهل بيت «ع» و امام سجاد سرود و قرائت کرد. در بخشی از آن قصيده می گويد:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتُهُ

وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ

مَا قَالَ لَأَقُطُّ أَلَا فِي تَشْهَدِهِ

لَوْ لَا التَّشْهَدُ كَانَتْ لَأَنَّهُ نَعَمُ

يَغْضَى حَيَاءً وَبُغْضَى مِنْ مَهَابَتِهِ

فَمَا يَكَلِّمُ الْآحِينَ يَنْتَسِمُ

مِنْ مَعْشَرِ حُبِّهِمْ دِينَ وَبُغْضُهُمْ

كَفَّرَ وَقَرَّبَهُمْ مُنْجَى وَمُعْتَصَمٌ

مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ

فِي كُلِّ فَرْضٍ وَمَحْتَوَمٌ بِهِ الْكَلِمُ

هشام از شنیدن این قصیده، به شدت عصبانی شد و بعد به تلافی آن، دستور داد فرزداق را در راه مکه و مدینه به زندان بیندازند و سرانجام او را به شهادت رسانیدند.[4]

عبدالرحمن جامی، شاعر معروف که سنی مذهب بوده، قصیده فرزداق را به نظم فارسی در آورده است. در بخشی از شعر مفصل جامی چنین آمده است:

آن کس است این که مکه بطحاء

زمزم و بو قبیس و خیف و منی

هر یک آمد به قدر او عارف

بر علو مقام او واقف

قرة العین سید الشهداست

زهره شاخ دوحه زهراست

حب ایشان دلیل صدق و وفاق

بغض ایشان نشان کيفر و نفاق

قربشان پایه علو و جلال

بعدشان مایه عتو و ظلال

ذکرشان سابق است در افواه

بر همه خلق بعد ذکر الله

سر هر نامه را رواج افزای

نامشان هست بعد نام خدای

ختم هر نظم و نثر را الحق

باشد از یمن نامشان رونق

همچنین جامی نقل می‌کند که پس از مرگ فرزداق، در خواب از او پرسیدند: خداوند با تو چه کرد؟ پاسخ داد: خداوند مرا به واسطه همان قصیده که در مدح علی بن الحسین سرودم، آمرزید. سپس، جامی اضافه می‌کند: اگر خداوند همه مردم را به خاطر این قصیده بیامرزد، عجیب نیست. در اثنای شعر خود هم با ذکر زندانی شدن فرزداق توسط هشام، خطاب به هشام گفته است:

اگرش چشم راست بین بودی راست کردار و راست‌دین بودی

دست بیداد و ظلم نگرشادی جای آن حبس، خلعتش دادی

تأثیر محبت اهل بیت «ع» در رستگاری آدمیان

قرآن شریف به پیامبر اکرم «ص» می‌فرماید: بگو من اجر رسالت نمی‌خواهم؛ اجر زحمات من با خداست، ولی یک چیز می‌خواهم و آن، مودت درباره‌ی نزدیکان من است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» [5] در آیه دیگری می‌فرماید: این مزد رسالت هم به خودتان بر می‌گردد: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» [6]

یعنی نتیجه این دوستی و مودتی که دارید، به خود شما برمی‌گردد و سپس در آیه دیگری تبیین می‌فرماید که چگونه برگشت پاداش رسالت به خود شماست: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» [7] یعنی اگر کسی بخواهد به خدا برسد، اگر کسی بخواهد سعادت دنیا و آخرت را پیدا کند، باید این درجات را از راه مودت اهل بیت «ع» به دست آورد.

بنی‌امیه، با گرفتن محبت و مودت اهل بیت «ع» از مردم، آنها را بدبخت و شقاوتمند کردند و تا آنجا پیش بردند که امام معصوم خود را مظلومانه به شهادت رساندند. در واقع، زندگی بدون اهل بیت «ع» و عاری از محبت و مودت ایشان، شیطان انسی و شیطان جتی را بر سر انسان مسلط می‌کند و به جای حسن عاقبت، او را به عاقبت سوء دچار می‌سازد.

امام سجاد «ع» توانستند با احیای محبت اهل بیت «ع» در قلوب مسلمین، آنها را از گمراهی نجات بخشیده، به راه حق هدایت کنند. البته برخی از مردم، خود لیاقت هدایت نداشتند و همچنان به سوی گمراهی شتافتند؛ اما ما باید افتخار کنیم که ایرانی‌ها همیشه با نبوغ خاص خود، در تشیع را در دریای متلاطم روزگار یافته‌اند و تحت تأثیر نفوذ عاطفی ائمه طاهرين «ع» در تاریخ سربلند شده‌اند. چراکه طبق گواهی تاریخ، ایرانی‌ها در نابودی و انقراض بنی‌امیه و بنی‌عباس نقش ویژه و تأثیر گذار داشته‌اند. همچنین از قرآن کریم استفاده می‌شود که بالأخره همین ایرانی‌ها به رهبری حضرت ولی عصر «ارواح‌افاده» ظلم جهانی را نابود می‌کنند و پرچم اسلام را روی کره زمین برافراشته می‌سازند. [8]

تحلیل تاریخی، سیاسی انقراض سلسله بنی‌امیه

همان‌طور که بیان شد، معاویه در طول حدود پنجاه سال، سلطنت مستحکمی برای خود و نسل آینده بنی‌امیه پایه ریزی کرد. اما باید توجه داشت که همین حکومت بنی‌امیه با پایه‌های محکمی که برای خود ایجاد کرده بود؛ بعد از قیام حضرت سیدالشهداء «ع» در مدت کوتاهی در هم کوبیده شد.

تحلیل سیاسی این واقعه چنین است که قیام امام حسین «ع» و شهادت ایشان و نیز مجاهدت و تدبیر سیاسی و روشن‌گری امام سجاد «ع» باعث شد بنی‌امیه پس از عاشورا، قدرت سیاسی و موقعیت اجتماعی خود را از دست بدهد.

افزون بر این، با سپری شدن حدود دو سال از واقعه عاشورا و با مرگ یزید و نیز با کاره‌گیری فرزند یزید از حکومت، اساس حکومت بنی‌امیه برچیده شد، اما چون سران بنی‌امیه علیرغم آشفتگی اوضاع، هنوز دوست‌دار قدرت بودند، به سرعت مروان را به حکومت رساندند و حکومت بنی‌امیه را از حیث ظاهری حفظ کردند؛ حکومتی که از ریشه و پایه سابق برخوردار نبود و به قول قرآن کریم از روی زمین کنده شده بود و ریشه و قرار نداشت: «وَمِثْلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» [9]

در حقیقت، حکومت بنی‌امیه حدود دو سال پس از عاشورا، نابود شد و از آن به بعد، مروانیان حکومت کردند و اینکه بعضی اوقات گفته می‌شود: بنی‌امیه بعد از عاشورا هفتاد سال حکومت کردند، باعث تعجب است. حکومت مروانیان هم، ظاهری، بی‌قدرت و بی‌ریشه بود و چندین سال ادامه پیدا کرد، اما با زور و قلدری و قتل و جنایت، توسط افرادی نظیر حجاج بن یوسف به حیات خود ادامه داد، و گرنه آنها هیچ‌گونه محبوبیتی بین مردم نداشتند و جنایات آنان نیز برخاسته از موضع ضعف، ذلت و زبونی در برابر بیداری شیعیان و ناشی از اضطراب و دست‌پاچی بود. در واقع، حکومت آنها، یکی از شاخه‌های شجره خبیثه بنی‌امیه بود و آن هم پس از چندی به طور کلی، با ذلت و خواری مضمحل شد.

سرانجام یزید

یزید که وارث سلطنت معاویه و عامل اصلی شهادت شهدای کربلا بود، حدود دو سال با بحران‌های عجیبی روبرو شد تا اینکه با

خفت و خواری مرد. اقدامات زشت و ننگ‌آور او هم در مدت کوتاه پس از قیام عاشورا تا مرگ او، حاکی از حرکت مردم و شورش همگانی بر ضد او و نفرت عمومی نسبت به او بود. مثلاً او در یک تهاجم، مدینه را قتل عام کرد یا خانه خدا را به آتش کشید. این اقدامات، ناشی از ذلت و ضعف او در برابر مردم بود. در خصوص نحوه مرگ او هم نقل می‌کنند: روزی به شکار رفته بود و اسب او رم کرد و در حالی که یک پای او در رکاب اسب مانده بود، اسب به سرعت حرکت می‌کرد و او را در بیابان بر روی زمین می‌کوبید تا قطعه قطعه شد و فقط ساق پای او در رکاب اسب باقی ماند.

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

کناره‌گیری فرزند یزید از خلافت

پس از یزید، فرزند او که معاویه نام داشت را به خلافت رساندند. او که از تربیت یک معلم خوب برخوردار بود، می‌دانست که نه می‌تواند حکومت کند و نه باید حکومت کند. از این‌رو در یک جلسه عمومی بر فراز منبر رفت و گفت: من راغب به خلافت نیستم و این خلافت و حکومت، متعلق به اهل بیت رسول خدا است. جد من معاویه با علی بن ابیطالب جنگید و حق با علی بود. پدرم یزید هم با حسین بن علی جنگید و حق با حسین بود. سپس از پدر و جد خود اعلام بیزاری کرد و گفت: من لیاقت خلافت ندارم و برای اینکه گناهان جد و پدرم را مرتکب نشوم، از خلافت کناره‌گیری می‌کنم.

مادرش برخاست و گفت: ای کاش خون بسته‌ای مانده بودی و به دنیا نمی‌آمدی! او نیز پاسخ داد: ای کاش به دنیا نیامده بودم تا در قیامت و در تاریخ، مرا به ننگ پسر یزید نخوانند.[10]

او با این حرکت خود، علاوه بر ممانعت از ادامه حکومت در آل ابوسفیان و بنی امیه، مردم را به سوی امام سجاد «ع» سوق داد. یعنی تزلزل پایه‌های حکومت پنجاه ساله معاویه در درون درباری که او ساخته بود و از زبان جانشین او آشکار شد.

عاقبت مروانیان

طبق نقل تاریخ، آخرین خلیفه از آل مروان، شخصی بود که به او مروان حمار لقب داده بودند. مروان حمار، پس از قیام گروهی از ایرانیان فرار کرد، ولی در هیچ شهری او را راه ندادند. سرانجام در اثر فشار ادرار به خرابه‌ای رفت و هنگامی که مشغول ادرار کردن بود، دستگیر شد و حکومت آنها منقرض شد. آنجا بود که عربی گفت: «ذهبت الدولة بالبوله».

در برخی کتب تاریخی نوشته‌اند که مروان را نزد فرمانده لشکر بردند و به خاطر جسارتی که کرد، زبان او را بریدند و گربه‌ای زبان را برداشت و خورد. شخصی که نظاره‌گر ماجرا بود، گفت: «لا اله الا الله». حاضرین تعجب کردند و علت آن را جویا شدند. آن شخص گفت: از عبرت روزگار در عجبم. یادم آمد که همین مروان حمار روی تخت نشسته بود و دستور داد زبان کسی را ببرند؛ زبان را بریدند و گربه آن زبان را خورد. طولی نکشید که دیدم زبان مروان حمار هم به همان صورت بریده و خوراک گربه شد.[11]

نتیجه‌گیری اخلاقی از حکایت مروان

مروان حمار، تجسم عمل خود را دید. از قرآن کریم استفاده می‌شود که عمل انسان، دست و پا پیچ او خواهد شد. به بیان دیگر، انسان، صرف‌نظر از آخرت، در همین دنیا تجسم عمل خود را خواهد دید.[12]

از مکافات عمل غافل نشو گندم از گندم بروید جو ز جو

بنابراین تقاضا دارم تهمت به دیگران نزنید، غیبت نکنید، به تحقیر دیگران نپردازید و مواظب باشید اهانت و توهین در رفتار و گفتار شما نباشد، عیب جویی از دیگران، در مجالس و در زندگی شما نباشد و از ظلم به دیگران و اذیت و آزار مردم خودداری کنید؛ زیرا هر رفتاری از شما سر بزند، همان رفتار به سر شما خواهد آمد. اگر غیبت کنید یا تهمت بزنید، خود دچار غیبت و تهمت می‌شوید. اگر در کمک به دیگران کوتاهی کنید، در وقت نیاز، کسی به فریاد شما نمی‌رسد. چنان‌که اگر به خلق خدا خدمت کنید، دیگران از خودتان یا از اولادتان دستگیری خواهند کرد.

پی‌نوشت‌ها:

1. ابراهيم / 24

2. شوری / 23

3. ابراهيم / 26

4. المناقب، ج4، ص169

5. شوری / 23

6. سبأ / 47

7. فرقان / 57

8. ر.ک. مظهرحق، از تألیفات معظم له صص 60-63

9. ابراهيم / 26

10. بحار الأنوار، ج46، ص 118 و با اندکي اختلاف در جواهر العقدين، ج 3، ص 396 و ینابیع الموده، ج 3، ص 36، از منابع اهل سنت

11. الکامل في التاريخ، ج 5، ص 426 و 427؛ با اندکي اختلاف

12. نحل / 97، نحل / 112، اعراف / 96، رعد / 31